بسم الله الرحمن الرحیم

 عرض شد مفهوم مواد ثلاث در فن اعداد فلسفه حكمت عبارت است از نسبت بین محمول و موضوع با تقید به وجود كه این تقید به وجود از استعمال این ماده در فلسفه و حكمت مستفاد است امّا خود این مواد در استعمالشان در فلسفه به معناى متقید به وجود نیست بلكه بمعناى صرف نسبت است و در منطق به معناى نسبت بین محمول و موضوع است با تقید به تقرّر و این تقرّر لازمه بحث منطقى است كه بحث از ماهیات و بحث از مقولات است و به معناى كلى و به معناى عام و شمول همه مصادیق را این بحث واجب است و استیعاب مى‌كند.

 اشكالى كه بر این مسأله شده بود این بود كه اگر ما این ماده در مواد ثلاث را در حكمت با جریان مواد ثلاث در منطق و در فن میزان ما یكى بدانیم این لازمه اش خلاف است و موجب مى‌شود كه قضایایى كه متقرر الثبوت هستند متقرّرهستند امّا ممكن‌الوجود هستند تمام این قضایا متبدّل به قضایاى وجودیه بشوند و ماده‌اى كه در فلسفه و در حكمت به معناى ثبوت وجود و تحقق وجود براى موضوع است این ماده در میزان و منطق او هم به معناى وجود محمول براى موضوع بشود در حالى كه بحث در آنجا بحث در وجود نیست بلكه بحث در تقرر ماهیات است و تصور ماهیات و نفس ماهیات است صرف نظر از وجود و عدم فقط حمل یك محمولى براى این ماهیات به نحو كلى.

 این مطلبى بود كه به این قضیه اشكال شد شارح مقاصد در اینجا جوابى می‌دهد و جواب ایشان رفع ملازمه بین این دومقدّم و تالى است چنانچه توافق در معنا و مفهوم باشد نسبت به مواد ثلاث در فلسفه و در میزان این توافق موجب مى‌شود كه من باب مثال محمول براى موضوع محقق‌الوجود باشد و واجب‌الوجود باشد مانند زوجیت براى اربعه اشكال در این بود یعنى لوازم ماهیات واجبه‌الوجود شوند واجب الوجود شوند براى موضوعات خودشان براى ذوات خودشان، جوابى كه ایشان مى‌دهند ایشان اینطور مى‌فرمایند چنانچه ما قائل به اتفاق مفهومى بشویم در این مواد ثلاث به همان بیانى كه صاحب مواقف آن بیان را دارند كه عبارت است از وجود یعنى وجود مقید به آن نسبت یا نسبت مقید به وجود.

 به این بیان و این یك نكته‌اى است كه بعدا ما به این نكته باید برسیم یعنى در همین بحث در شرح كلام مرحوم آخوند و محقق دوّانى یك مسأله‌اى هست كه به نظر مى‌رسد از این مسأله غفلت شده و آن این است كه همین اتفاق مفهومى بین مواد ثلاث در فلسفه و مواد ثلاث در منطق اگر چنانچه این اتفاق مفهومى وجود داشته باشد لازمه‌اش این است كه زوجیت واجب‌الوجود شود براى اربعه خوب این مطلب هم خلاف است زوجیت واجب‌الوجود براى اربعه كه نخواهد بود هیچ وقت چون خود اربعه واجب الذات نیست واجب الوجود به ذات نیست تا اینكه لوازم آن ماهیت براى این اربعه واجب شود تفتا زانى اینطور مى‌فرمایند. مى‌فرمایند كه در رد كلام قاضى عضدالدین ایجى چنانچه منظور شما از واجب بودن زوجیت براى اربعه منظور شما از این قضیه از واجب بودن زوجیت كه لوازم ماهیات است اگر منظور شما این است كه این واجب بودن زوجیت براى اربعه است یعنى لوازم ذات اینها واجب هستند براى ذواتشان.

 اگر منظور این است این مسأله هیچ اشكالى را به وجود نمى آورد چه اشكال دارد كه زوجیت واجب بشود براى این اربعه در صورت توافق محمولى، یعنى به عبارت دیگر بطلان تالى در اینجا مورد خدشه قرار مى‌گیرد خوب زوجیت واجب است براى اربعه خوب مگر اربعه زوج نیست؟ اربعه فرد است؟ خوب این یك مسأله است و اگر منظور شما واجب بودن خود زوجیت است براى زوجیت به عبارت دیگر در اینجا وجوب ذات است براى خود ذات در اینجا این تلازم را نمى‌توانیم قبول كنیم كه چون توافق مفهومى بین مواد ثلاث در فلسفه و در منطق هست از این نقطه‌نظر این موجب مى‌شود و مقتضى و علت مى‌شود براى اینكه زوجیت براى ذات خودش واجب باشد این وجوب زوجیت براى ذات خودش از باب تحقق نعتى است و تحقق نعتى این به ارتباط با ناعت است و تحقق وصفى است و در ارتباط با موصوف تحقق پیدا مى‌كند و وجودش وجود بالغیر است پس بنابراین این مسأله كه چون توافق مفهومى بین مواد ثلاث در فلسفه و در میزان است چون توافق مفهومى است پس بنابراین ذات زوجیت براى خود زوجیت این ذات واجب مى‌شود نه یك همچنین چیزى نیست چون ذات زوجیت البته با این بیان كلام تفتازانى را ما مى‌توانیم توجیه كنیم چون ذات زوجیت براى خود این زوجیت واجب نیست خوب هر ذاتى براى خودش واجب است ولى در مرحله تقرر ماهیات نه در مرحله تحقق وجود، هر ماهیتى ذاتا براى خودش واجب است چون اگر شما ذات یك ماهیت را از او بگیرید دیگر از ماهیت چیزى باقى نمى‌ماند وقتى كه شما حیوان ناطقیت را از انسان بگیرید ولو این انسان در خارج هم محقق نیست ولى شما ذاتیات را وقتى از یك شى بگیرید دیگر براى آن شى چیزى باقى نمى‌ماند شما میعان را از ماء بگیرید براى آب چیزى باقى نمى‌ماند شما فرض كنید صلابت را از حجر بگیرید دیگر براى حجر چیزى باقى نمى‌ماند حالا اینها همه لوازم ذات هستند حالا خود ذاتیات كه عبارت است از جنس و فصل و اینها خود آنها براى ذات لازم هستند شما حیوان ناطقیت را از زید سلب كنید خوب زید دیگر چیزى نیست ولو در مرحله تقرر ماهیات ولو در مرحله تصور ذهن آیا ذهن شما مى‌تواند انسان و حیوان را از زید سلب كند در ذهنتان؟ شما مى‌توانید یك همچنین كارى بكنید؟ خوب نمى‌توانید وقتى كه شما تصور یك غنم را در ذهن كردید آیا مى‌توانید حیوانیت را از این غنم سلب كنید در ذهن ولو در ذهنتان اگر سلب كنید كه این مساوى با انعدام این ماهیت متصوره است پس در مرحله تقرر ماهیات وجوب ذاتیات براى خود ماهیات واجب هستند این واجبه‌التقرر است واجب‌التقرر از ثبوت خود ماهیات براى ذواتشان، دراینجا هم همینطوراست یك وقتى بحث این است كه خود زوجیت براى خودش واجب است اگر این معناست خوب این معنا را ما قبول داریم ولى تلازمى دراینجا موجب نمى‌شود چون مفهوم آن مواد ثلاث در منطق با مفهوم مواد ثلاث در فلسفه یكى است پس بنابراین خود زوجیت براى خودش واجب میشود این چه تلازمى بین این دو است؟ در صورتى كه زوجیت براى زوجیت در هر حال واجب است یك بچه پنج ساله هم مى‌فهمد كه زوجیت براى زوجیت واجب است زوجیت هیچ وقت تبدیل به فردیت نمى‌شود شما خودتان دارید مى‌گوید زوجیت اینكه دارید مى‌گوئید زوجیت این با فردیت دو معناى مخالف را در نظر گرفتید آن وقت چطور ممكن است اینها انقلاب ماهیت بكنند زوج تبدیل به فرد بشود اگر منظور این است این هیچ گونه موجب ملازمه نیست چون مفهوم مواد در فلسفه با آن مفهوم در منطق یكى است این موجب مى‌شود نه اگر یكى هم نبود ده جور ماده در فلسفه بكار مى‌بردیم ده تا اسم ماده فرض كنید كه در فن میزان بكار مى‌بردیم هر طوریش بود باز زوجیت براى زوجیت درهر حال واجب بود اگر صحبت در واجب الوجود بودن این لوازم ذات است براى خودشان یعنى ما وجود محمولى را بخواهیم براى خود ذات بار كنیم لوازم را براى ذات بار كنیم خوب لوازم تابع ملزوم هستند خوب چنانچه ملزوم باشد لوازم هم هست اگر ملزوم نباشد لوازم هم نیست.

 وصف تابع موصوف است اگر موصوف باشد وصف هم هست نباشد آن هم نیست نعت تابع ناعت است اگر از آن باشد منعوت است اگر از منعوت باشد آن وجود ناعتى هم هست اگر منعوت نباشد آن وجود ناعتى هم نخواهد بود این كلام شارح مقاصد در این باب. نكته‌اى كه در این جا مورد غفلت قرار گرفته یعنى مورد حالا شاید منظور ایشان همین بود و حالا به اصطلاح تصریح نكردند چون من در آنجا شارح مقاصد را دیدم این كلام با فرض‌تقید نسبت به وجود در اینجا مورد لحاظ قرار گرفته مرحوم آخوند در بیانى كه در اینجا دارند به یك مطلبى اشاره مى‌كنند كه همان مطلب صحیح همین است،

 مطلب مرحوم آخوند این است كه شما مواد ثلاث را كه در فلسفه بكار مى‌برید خود ماده ثلاث در آن وجود نخوابیده بلكه اصلا لازمه ریختن این مواد در فلسفه اقتضاى این را مى‌كند مواد ثلاث مثل قالب مى‌ماند این قالب شما فرض كنید هر چه در آن بریزید آن قالب همان شكل را پیدا مى‌كند شما یك قالبى هست در این قالب تراب بریزید این تبدیل به آجر میشود در این قالب حدید بریزید تبدیل به حدید مى‌شود پس بنابراین قالب خودش كاره‌اى نیست قالب فقط قالب است این بسته به این است كه در این موردى كه این قالب را شما مى‌خواهید بكار ببرید در آن مورد چه در آن قرار بدهید این مهم است مواد ثلاث دلالت بر تاكد نسبت بین محمول و موضوع و تاكد سلب نسبت بین محمول و موضوع و عدم تاكد طرفین در نسبت بین موضوع و محمول مى‌كنند این مواد ثلاث فقط همین است پس مفهوم ضرورت و مفهوم امتناع و مفهود امكان عبارت است از تاكد در ناحیه سلب و در ناحیه وجود و عبارت است از عدم تاكد این مى‌شود معناى این مواد، حالا این مواد را در فلسفه بكار ببرید وجود محمول را شما بواسطه این مواد براى موضوع ثابت كردید اگر همین مواد را در منطق بكار ببرید نفس این محمول را براى این موضوع به لحاظ تقرر ماهیت ثابت كردید نه به لحاظ وجود

 پس بنابراین در اینجا وقتى كه ما مى‌گوئیم الانسان حیوان الناطق بالضروره ما كارى نداریم انسان در خارج هست یا در خارج نیست ما به تقرر انسان كار داریم به تقرر ماهیت كار داریم این تقرر ماهیت در هر جا كه مى‌خواهد باشد یا نباشد نفس تصور این ماهیت اقتضاى تاكد ثبوت این محمول را براى موضوع مى‌كند این محمول براى موضوع به نحوى ثابت است كه احتمال عدم را منتفى مى‌كند پس بنابراین در اینجا این مواد ثلاث درحكم قالب مى‌مانند

 جناب آقاى شارح مواقف شما كه مى‌خواهید به ایشان جواب بدهید باید اینطور جواب بدهید نه اینكه بگوئید ملازم با مقدم ما كه مفهوم واحد باشد آیا ملازم دارد وجود ثبوت ماهیات زوجیت را براى آن اربعه یا ملازمت ندارد. شما یك وقتى كه در وهله اول بحث را بردید روى ثبوت ماهیات، گفتید كه بله زوجیت در هر حالى ثابت است براى اربعه این واجب است براى اربعه وقتى كه مى‌گوئید واجب است براى اربعه واجب الوجود است براى اربعه به نحو اطلاق یا به نحو قضیه شرطیه در صورتى كه اربعه باشد و همینطور در مورد اول وقتى كه مى‌گوئید ما تلازم را قبول نداریم یعنى بطلان تالى را قبول داریم كه ماهیات این لوازم ماهیات براى ذات خودشان كه خودشان لوازم ماهیات باشند یعنى ذات زوجیت براى زوجیت نه براى اربعه این بطلان تالى را قبول داریم ولیكن ملازمه را قبول داریم این حرف هم محل اشكال است به جهت این است كه اگر شما این وجوب ثبوت ماهیات را براى ذات خودشان ثبوت این وجوب را وجوب تقررى مى‌دانید پس بنابراین در اینجا نمى‌توانید بگوئید تالى باطل است كه خود این زوجیت براى نفسش‌واجب باشد خوب زوجیت براى نفس واجب است و این كارى به آن مفهوم ندارد.

 دیگر شما از این باب وارد بشوید باید بگوئید كه چه ما قائل به وحدت مفهوم در مواد مستعمله در فلسفه یا در منطق باشیم یا نباشیم این ماهیات براى ذوات خودشان یا لوازم ماهیات براى ذوات خودشان در هر حال واجب هستند و این كارى به وجود ندارد. اصلا به وجود چه مربوط است خود ذات یك شى براى ذات شى واجب است براى اینكه شما مى‌گوئید ذات شى، شى را وقتى در نظر مى‌گیریم ذات او را هم در نظر مى‌گیریم پس بنابراین دیگر معنا ندارد به مفهوم مراجعه كنید و اگر شما سراغ مفهوم مى‌روید یعنى قبول مى‌كنید كه آن مفهوم حق است و مقدم حق است یعنى اتفاق مفهومى باید باشد یعنى برخلاف یعنى اشتباه عرض كردم یعنى اتفاق مفهومى صحیح است كه مفهوم، مفهوم واحد باشد اگر مفهوم مفهوم واحد بخواهد باشد آن بخواهد بكار ببرد آن موجب بطلان تالى است بخاطر اینكه اگر مفهوم واحد باشد چون در فلسفه به معناى تقید وجود است همان هم در میزان و در منطق اگربه معناى تقید وجود باشد معنایش این است كه نفس تقرر ماهیت موجب وجود خارجى او باشد این چیست این باطل است پس بنابراین این كه الآن مورد بحث هست این است كه آیا مفهوم اتفاق مفهومى آن اتفاق مفهومى مورد لحاظ است یا اتفاق مفهومى مورد لحاظ نیست یعنى همان مفهوم واحد كه در اینجا به معناى وجود است در اینجا هم به معناى وجود باشد

 محقق دوانى ایشان آمدند و مطلب را به نحودیگرى مطرح كردند در اینجا ایشان مى‌فرمایند كه البته همین بیانى است كه ما به آن اشاره كردیم كه البته خود مرحوم آخوند هم به این اشاره مى‌كنند منتهى یك اشكالى دارند بر محقق دوانى كه آن اشكال باید ببینید جایش هست یا جایش نیست محقق دوانى مطلب را به نحو دیگرى آمدند بیان كردند در واقع یك اعتراضى به تفتازانى در این زمینه دارند ایشان مى‌فرمایند كه در هر دو حال لازمه این وحدت مفهومى آنچه را كه ایجى درصدد اثبات اوست این وحدت اتفاق مفهومى موجب این نخواهد بود چرا به جهت اینكه بحث بر سر این است كه ما در فلسفه و در حكمت این ماده را مقید به وجود مورد لحاظ قرار مى‌دهیم دیگر، صحبت در این است خوب آیا ماده‌اى كه مقید به وجود هست مى‌آئیم سراغ الاربعه زوجٌ مى‌بینیم این الاربعه زوج آیا چه اقتضایى مى‌كند وحدت مفهومى در این جریان مواد در فلسفه و منطق خوب اگر در اینجا منظور از اربعه زوج دیگر قبول داریم اصلا ما مى‌گوئیم اتفاق مفهومى در اینجا به معناى همان تقید وجود است خوب مى‌گوئیم نه اشكالى لازم نمى‌آید به جهت اینكه اثبات اربعه براى زوج این اثبات وقتى تحقق پیدا مى‌كند شما مى‌خواهید بگوئید الاربعه الزوجیت واجب الوجود به نسبت به زوج شما این را مى‌خواهید بگوئید دیگر یعنى همان ماده اى را كه مقید به وجود؟؟؟ به نحو اطلاق حمل بشود یا وجود محمول خاص كه عبارت است از همان وجود ناعتى حمل بشود در قضایاى مركبه در الاربعه زوجٌ در اینجا وجود وجود ناعتى است چون ما وصفى را بر اربعه حمل مى‌كنیم نمى‌گوئیم الاربعه موجوده نمى‌گوییم الزوجیه موجوده مى‌گوییم الاربعه زوج وجود زوجیت را بر اربعه حمل مى‌كنیم پس در اینجا وجود ناعتى را بر اربعه حمل مى‌كنیم.

 بناء علیهذا صحبت در این میشود مى‌گوییم بله الزوجیه واجب الوجود به نسبت به الاربعه خوب برمى‌گردد به آن كلامى كه قبلا عرض‌كردم و گفتم به آن مى‌رسیم و آن این است خوب وجود ناعتى وقتى براى اربعه واجب الوجود است كه در اینجا ما وجود اربعه را مفروض التحقق بگیریم اربعه مفروض الوجود باشد یعنى در اینجا واجب الوجود بودن زوجیت براى اربعه این واجب الوجود مشروط به وجود اربعه است نه اینكه به نحو اطلاق است

 محقق دوانى مى‌خواهد این مطلب را بگوید نمى‌خواهد بگوید كه ثبوت زوجیت براى اربعه این ثبوت در ظرف تقرر حتى دقت كنید حتى در ظرف تقرر مشروط بر وجود اربعه است همانطور كه مرحوم آخوند آمده در اینجا اشتباه كرده مرحوم صدرالمتالهین در اینجا در اعتراض به محقق دوانى این اشتباه را مرتكب شده كه خیال كرده ایشان مى‌خواهند بگویند كه در صورتى زوجیت واجب است براى اربعه كه اربعه واجب الوجود باشد. بعد اعتراض كردند گفتند زوجیت در هر حالى ثابت است براى اربعه نه اینكه اربعه وقتى كه در خارج باشد آن موقع زوجیت ثابت براى او است. در واقع ایشان قضیه را به نحو قضیه ماهیت را ماهیت متقرره گرفته‌اند نه اینكه ماهیت را مفروض الوجود بگیرند كلام مرحوم محقق دوانى این است كه اگر شما اشكالتان در این است كه آن ماده‌اى كه در فلسفه مقید به وجود است آن ماده در منطق بكار میرود ما مى‌گوییم باشد عیب ندارد. گرچه ما معتقد نیستیم محقق دوانى مى‌گوید گر چه ما خودمان معتقد نیستیم بر اینكه آن ماده مقید به وجود در فلسفه بكار مى‌رود نه ماده مطلق بكار میرود وقتى كه شما در فلسفه ضرورت مى‌آورید. یا امتناع مى‌آورید، یا امكان مى‌آورید به نحو اطلاق است. لازمه فلسفه این است كه تقید به وجود بخورد اما این تقید به وجود در ذات مواد نیست مثل اینكه فرض كنید در ذات قالب آجر درست كردن نیست. یا آهن تكه آهن درست كردن نیست قالب قالب است شما آب درونش بریزید تبدیل به یخ میشود خاك دورنش بریزید بگذارید در كوره تبدیل به آجر میشود آهن مواد مذاب با آهن بریزید تبدیل به آهن مى‌شود پلاستیك بریزید تبدیل به پلاستیك میشود پس در ذات قالب پلاستیك و آهن و یخ و آجر و اینها كه نخوابیده قالب، قالب است مواد ثلاث هم مواد ثلاث هستند و آن دلالت بر تاكد نسبت بین موضوع و بین محمول مى‌كند در فلسفه مقید به وجود است درفلسفه بحث بحث وجود است در منطق بحث از چه هست روابط بین قضایا است كه برمى‌گردد به ماهیات بحث در ماهیات است پس در فلسفه این مواد ثلاث مقید به وجود نیستند لازمه این وجود محمول براى موضوع این است كه مواد ثلاث اثبات وجود یا نفى وجود را بكنند یا تساوى‌الطرفین را بكنند.

 بناء علیهذا محقق دوانى مى‌خواهند بفرمایند كه ما خودمان مى‌دانیم عقل ما هم به این مقدار مى‌رسد كه زوجیت براى اربعه به لحاظ تقرر ماهیت اربعه است نه به لحاظ وجود خارجى اربعه حتى شما اربعه را در ذهنتان هم بیاورید باز زوجیت بر آن بار مى‌شود كارى به وجود خارج نداریم ولى صحبت در این است كه جوابى را كه مى‌خواهیم به این آقا بدهیم از همان حرفى كه خود ایشان مى‌زند وارد مى‌شویم یعنى برهان ما در اینجا جدل را دراینجا بكار مى‌بریم. یعنى حرف خود ایشان را مى‌گیریم آنوقت با همان حرف خودش جواب میدهیم. ما مى‌گوییم بسیار خوب ما قبول مى‌كنیم اصلا فرض را بر این مى‌گذاریم كه مواد ثلاث كه در فلسفه با تقید به وجود است همان با تقید به وجود در منطق بكار مى‌رود مى‌گوییم بسیار خوب، خوب قضیه الاربعه زوج چه مى‌شود؟ الاربعه زوج بنابراین اتّفاق الاربعه زوج بالضروره یا بالامكان بالضروره دیگر این معنایش این است كه الزوجیه واجب الوجود بالنسبه بالاربعه خوب این كه مى‌گوییم الزوجیه واجب الوجود آیا به عنوان یك قضیه ضروریه مطلقه است یا به عنوان قضیه مشروطه است؟ مشروطه است به وجود موضوع. وقتى كه ما مى‌گوییم كل كاتب متحرك‌الاصابه بالضروره آیا باید بگوییم مادام كاتباً یا نباید بگوییم؟ باید بگوییم مادام كاتباً پس این مى‌شود مشروطه دیگر یا فرض بكنید درقضایاى وقتیه دیگرمثل این كه كل قمر منخسف ما وقت حیلوله عرضهم و بین الشمس خوب در اینجا قضایاى ما قضیه مشروطه است یا قضیه مطلقه است؟ یا قضیه فرض كنید دائمیه است؟ یا ضرورت ضرورت ازلیه است؟ كدام است؟ در اینجا قضیه قضیه مشروطه است زوجیت واجب الوجود است بله این را قبول مى‌كنیم چه كسى گفته باطل است زوجیت را واجب الوجود مى‌دانیم بالنسبه بالاربعه مادام اربعه موجوده نه به طور اطلاق پس بنابراین اشكال در اینجا لازم نمى‌آید

 خوب این از این طرف آمدیم سراغ اینكه ما مى‌خواهیم لوازم ماهیات را براى خود ماهیات واجب الوجود بدانیم آنجا هم مى‌گوییم همین طور است این ذات یك وقتى باصطلاح بیان كلام محقق دوانى را عرض مى‌كنم یعنى در تقریر مطلب ایشان یك وقت مى‌گوییم كه الزوجیه واجب‌الوجود بالنسبه بنفسه مطلقا اشكال پیدا میشود زوجیت مطلقا واجب الوجود است نه زوجیت واجب الوجود نیست، شاید ما در خارج اصلًا زوجیت نداشته باشیم چرا واجب‌الوجود باشد؟ یك وقت مى‌گوئیم زوجیت نعت است، وجودش وجود ناعت است، وجود ناعت وقتى واجب‌الوجود مى‌شود كه منعوتش باشد وصف وقتى واجب الوجود مى‌شود كه موصوف آن باشد پس بنابراین زوجیت قبول دارید نعت است یا نه؟ خوب شارح مواقف كه نمى‌تواند بگوید قبول نداریم نعت است مى‌گوید نعت است نعت كى واجب الوجود مى‌شود وقتى كه منعوتش باشد وقتى منعوتش باشد نعت هم بر آن چه واجب خواهد بود كى عالمیت براى زید واجب میشود؟ وقتى كه زید باشد وقتى كه زید در خارج نباشد عالمیتى هم در كار نداریم بیاضیتى هم در كار نداریم سوادیت هم در كار نداریم هیچى هم در كار نداریم پس بنابراین وجود ناعت بر فرض تحقق موضوع او كه منعوت است این هم واجب مى‌شود براى منعوت، اما خودش فى حد نفسه واجب نمى‌شود. همین حرف را هم در اینجا مى‌زنیم. مى‌گوییم آقا ما اصلًا قبول داریم. بله مواد ثلاث در فلسفه و در منطق همه به یك معنا هستند، و آن هم مقید به وجود است. ما این را قبول داریم. ولیكن ما این حرف را مى‌زنیم. مى‌گوییم (زوجیت الزوجیه واجب الوجود بانسبه بنفسه.) باز اشكال ندارد. (الزوجیه واجب بانسبه بنفسه)، منتهى این زوجیت كى واجب الوجود است؟ وقتى كه منعوتش باشد. وقتى كه منعوتش باشد. خوب زوجیت هم واجب الوجود هست به تبع. منعوتش نباشد، اصلا سر بى‌صاحب را آدم چه چیز را بتراشد؟ اصلًا زوجیتى نیست كه واجب الوجود باشد یا واجب الوجود نباشد.

 این كلام محقق دوانى است.

 خوب این كلام، واقعا كلام متینى است. ولى محقق دوانى نیامده بگوید كه زوجیت واجب الوجود است بالنسبه به اربعه، و این ارتباط را مشروط به وجود اربعه می‌داند. ولى در اینجا آمده بگوید كه چنانچه این زوجیت بخواهد واجب الوجود باشد. باید این اربعه هم در خارج باشد. اگر اربعه در خارج نباشد، زوجیت واجب الوجودى نیست. بله واجب یك مسأله است. زوجیت، واجبه بالنسبه به اربعه یك وقت مى‌گوییم زوجیه واجب الوجود بالنسبه باربعه، این را باید دقت كنیم. زوجیت واجب است به نسبت به اربعه صحیح است. چه اربعه در خارج باشد، یا نباشد یك وقت مى‌بینى زوجیت واجبه الوجود به نسبت باربعه یعنى وجود خارجى زوجیت، این وابسته به اربعه است. وابسته به اربعه خارجى است، نه وابسته به اربعه كل اربعه اگر اربعه نباشد. واجبه الوجود هم در واقع نخواهد بود. مرحوم آخوند آمده به این كلام محقق دوانى اعتراض كرده، و آن اینكه فرموده است كه گاهى اوقات آقا در باب انتساب بین نعت با این منعوت وقتى كه بحث در ماهیات و لوازام ماهیات است. مرحوم آخوند مى‌فرمایند در اینجا بحث اصلا به جعل نمى‌خورد. جعل همیشه به وجود مى‌خورد. در مقام جعل، جعل به ماهیات كه نمى‌خورد. جعل به وجود مى‌خورد. یعنى وجود محدود و مخصوص را براى ماهیت جاعل عنایت و نظر او به آن تعلق مى‌گیرد. پس بنابراین، اینكه ما منوط كنیم زوجیت را براى اربعه، به لحاظ جنبه ربطى او با جاعل است؟ اینطور است؟ ماهیات كه جعل بر نمى‌دارند. این همه ما ماهیات در ذهن داریم. یكى از آن در خارج تحقق پیدا نمى‌كند.

## نكته اخلاقى

 این همه ما شریك‌البارى در ذهنمان درست كردیم، پول یك شریك‌البارى، زن یك شریك‌البارى، اینها شریك البارى نیستند؟ ریاسات، به‌به بیایید ببنیید چه خبر است اوضاع. اینكه دیگر از آن شریك‌الباریهاى گردن كلفت است كه دیگر اى كاش فقط به لحاظ شریك‌البارى فقط قبول مى‌كردیم خود بارى را هم كنار گذاشته اصلا بارى در كار نیست همه‌اش شده شریك البارى، خوب این خداى بیچاره، از این خدا مظلوم‌تر من در عالم ندیده‌ام. هر چه كاسه و كوزه هست به سر این خدا مى‌شكند براى خدا جنگ كنید. براى خدا صلح كنید. براى خدا ریاست كنید. براى خدا از ریاست كنار بروید. براى خدا جهاد كنید. براى خدا. این خداى بیچاره. خدا هم كه زبان ندارد. كه بگوید بابا من، چرا من را این وسط مى‌كشید. بگویید براى خودتان. اینها هم از این بى‌زبانى خدا سوء استفاده مى‌كنند سوء استفاده مى‌كنند هى مى‌گویند. براى خدا، براى خدا، براى خدا. امّا خدا زبان ندارد. صبر مى‌كند. صبر مى‌كند، یكدفعه چپه مى‌كند. یعنى، آنوقت به قول یارو گفت دارم نى مى‌زنم. گفت چرا صدایش در نمى‌آید؟ گفت صدایش فردا در مى‌آید. حالا اینها هم مى‌تازند. این مى‌تازد، آن مى‌تازد. این به سر این مى‌زند. این به سر آن مى‌زند فقط، همه هم مى‌گویند براى خدا، همه ایشان ورد زبان و دهان همه این است كه براى خدا. براى خدا، ملت را مى‌چاپیم. براى خدا نمى‌دانم فلان مى‌كنیم. براى خدا، چه ... آن هم بیچاره نشسته همین طور كت بسته، مى‌گوید یك مشت آدم درست كردیم، البته اسمشان را آدم بگذاریم، یك مشت آدم این وسط ریختیم خودمان هم در كارش ماندیم اینها دیگر كى هستند این وسط خلاصه. هى از كیسه ما خرج مى‌كنند. بابا یك خورده انصاف داشته باشید. خدا از آدم منصف خوشش مى‌آید. یك مقدار انصاف داشته باشیم براى خودمان، نگویید اینقدر براى خدا، بگوییم براى خودمان. تا طرف به كارش مى‌گیرند، كار ندارد. همین كه طرف مى‌خواهد از كار بر كنار بشود مى‌گوید مى‌روم از كجا تا كجایتان را مى‌گویم. خوب بابا، این كه از كجا تا كجایتان را مى‌گویم. این آیا قبلا نبوده است. الآن یكدفعه خلق شد؟ یا به خاطر اینكه گذاشتند تو را كنار مى‌گویى؟

 بعد آنوقت مى‌گوید. بله، براى خدا، اسلام در خطر است. این چه و چه در خطر است بگو خودم در خطرم. اسلام كجا در خطر است. اسلام صاحب دارد. نمى‌خواهد اسلام در خطر باشد.

## و لِلبَیتِ رَبٌّ

 واقعا كلام حق، همان كلامى بود كه عبدالمطلب فرمود كه به آن ابرهه گفت كه شتران مرا بیاور، گفت آمدى چه؟ رفتى پیش. گفت آمدم شترهایم را از تو بگیرم. لشكر تو آمدند شترهاى من را گرفتند و حراج كردند. آمدم شترم را بگیرم او گفت كه: عجب عجب، ما نسبت به شما، گمان دیگرى داشتیم. ظن دیگرى داشتیم. خیال كردیم آمدى اینجا، بگویى كه آقا كعبه را چه كن نمى‌دانم، فلان كن، دست از كعبه بردار، فلان كن، گفت: به من چه مربوطه كعبه وللبیت رب به من چه ربطى دارد من شترهایم را دزدیدید بیایید شترهایم را پس بدهید.

 این كلام واقعا یك كلام یك شخص موحد است. در یك جایى دیدم كه یك آقایى به این كلام عبدالمطلب اشكال كرده بود. بله و گفته بود كه این كلام در آن موقع درست بوده ولى دیگر وقتى كه پیغمبر (ص) آمد، این كلام دیگر باطل شد. یعنى چه للبیت رب للبیت رب یعنى ما بنشینیم كنار، به ما ربطى ندارد. نه ما هم باید خودمان را زمام دار بدانیم، ما هم باید خودمان را حامى دین بدانیم. ما باید احساس وظیفه و مسئولیت كنیم. این بیچاره نفهمیده این كلام عبدالمطلب را، عبدالمطلب آمده عین توحید را در اینجا بیان كرده، آمده مى‌گوید: خیال نكن من بخواهم سر تو منت بگذارم، این فضولى در كار خداست. این دخالت در ارزش مولا را پایین آوردن است. این در اینجا قدرت خداوند را محدود كردن است. این در اینجا، آبرو براى خدا گذاشتن است، آبرو كسى براى، خدا، نگفته است كسى بیاید و براى من ابرو بگذارد. منم كه به شما آبرو مى‌دهم. من هستم كه به شما قدرت مى‌دهم. من هستم كه به شما حیات مى‌دهم. آنوقت شما مى‌خواهید از ابروى خودتان براى من خرج كنید؟ خیلى حرف، حرف مهمّى هست.

 عبدالمطلب در اینجا آمده مى‌گوید خداى من یك خداى قهارى است كه تو یك ناخن او هم نمى‌شوى. من در اینجا، دارم به تكلیف خودم عمل مى‌كنم. تكلیف من این است كه از شترهاى خودم مواظبت كنم. این تكلیف من است. من نیامده‌ام اینجا، براى خدا شفاعت كنم. اینم خدا را پایین آوردن است. خدا نیاز به شفاعت ندارد. بیت خدا نیاز به شفاعت ندارد. خدا قهار است. خدا قادر است. خدا فوق كل ذى علم علیم است. هویفعل ما فعال ما یشاء و حاکم ما یرید است. من بیایم براى خدا شفاعت كنم. خدا مى‌گوید: تو كه هستى عبدالمطلب كه بیایى شفاعت بیت را بكنى مگر من اینجا مرده‌ام. مگر من دست ندارم. مگر من قدرت ندارم. این در اینجا آمده واقعا مسأله عالى و توحیدى را مطرح كرده است. این بیچاره نفهمیده آمده به عبدالمطلب اعتراض كرده است. این مى‌گوید وللبیت رب این بیت خدا دارد، ما هم بنده خدا هستیم. در كار خدا هم فضولى نمى‌كنیم.

 بله، همین خدا ما را مكلف بكند به حفظ و حراست از كعبه، در مسجد الحرام مى‌ایستیم و تا دم آخر هم مى‌جنگیم و خونمان را هم مى‌ریزیم. اما صحبت در این است كه صحبت آبرو گذاشتن و شفاعت كردن است. این است قضیه، مى‌گوید من خیال كردم، تو مى‌خواهى بیایى شفاعت كنى. من بیایم در كار خدا شفاعت كنم؟ من كه فلان هستم چه كسى هستم كه بیایم در كار خدا شفاعت بكنم؟ آبروى خدا را بیایم بخرم؟ خدا خودش آنجا هست، جرأت دارى برو آنجا هر كارى دل تو مى‌خواهد انجام بده، تا خودش حق تو را بگذارد كف دستت. حالا دیگر این خداى بنده خدا هم اینطورى است دیگر، نیاز دارد كه بعضى ها بیایند كمك كنند. دین او را كمك كنند. چه كسانى بیایند كمك كنند. واقعا چه كسانى؟ هر كسى بله، در جریان مشروطه بود. بله.

 مرحوم آشیخ مرتضى طالقانى، در یك جا بود صحبت از مشروطه و این حرفها را میزد. بعد اینطورى كرد یك مشت سگ و گرگ افتاده‌اند به جان ملت، منظور همین آخوندها و اینها بودند. و به اسم خدا دارند مردم را به دم تیغ و كشتن و كشتار و فلان و این حرفها قرار مى‌دهند. یعنى سگ و گرگ.

## جریان مشروطیت لكه سیاهى است در تاریخ تشیع و روحانیت

 بله این واقعا شما نگاه كنید به آن اوضاع در آن موقع، یكى مى‌گفت ما فیضیه اسلام یكى مى‌گفت اى آقا آن یكى فتواى قتل به آن مى‌داد، آن یكى فتوا به قتل این مى‌داد. این جریان مشروطیت واقعا یك لكه سیاهى است در تاریخ تشیع و در تاریخ روحانیت، واقعا خیلى جریان، جریان عجیبى است. آقا آخوندها فتوا به قتل یكدیگر مى‌دادند. فتوى مى‌دادند آقا، این را بكشید، این مى‌گفت او را بكشید. و اینها را نمى‌آیند رو كنند. اینها اگر یك مجموعه‌اى تدوین بشود راجع به تاریخ مشروطیت و بیایند و بگویند. كه چه بوده و اینها. آدم به خدا پناه مى‌برد و یعنى كار او به جایى مى‌رسد كه، حالا طرف فرض كنید كه آقا فهم دینى‌اش، به اینجا دارد مى‌رود. نباید این كار اقدام بشود.

 آقا شما چطور فتوى به قتل ایشان دارید مى‌دهید. با این جرات فتوى به قتل مى‌دهید؟ آخر این یعنى چه؟ آخه خیلى مسأله مهم است. یك وقت مى‌گوییم طرف، معاند است. كافر است، مرتد است، خیلى خوب، این خوب این هم باید ثابت شود. یك وقت آقا فهم او همان طورى كه مبانى اجتهاد و استنباط، شما را به این راه برده، همان مبانى این را به این راه برده است. خوب این چه تقصیرى دارد؟ واقعا اگر فلان شخص در روز قیامت بیاید و بگوید خدایا من با این مبانى گفتم كه مشروطه نباید بشود. آیا خدا از او مواخذه میكند؟ خوب فلله الحجه البالغه دیگر نمى‌كند. چطور اینكه خود شما با این مبانى كه دارید، خودت را ملزم مى‌دانى بر اینكه بر طبق این مبانى عمل كنى. خوب او هم خودش را ملزم مى‌داند كه عمل كند بر طبق آن مبانى، خوب اینكه تكلیف لا مرّجح مى‌شود تو بگویى، نه خیر مبانى من بر او مقدم است. نه خوب، آن مى‌گوید مبانى من مقدم است. او مى‌گوید من دارم مى‌بینم در پس پرده مشروطیت، انگلیس و روس و اینها خوابیده‌اند. و اینان بازى دارند مى‌دهند. دارند شما را بازى مى‌دهند تو نمى‌فهمى، او مى‌گوید نه من یك چیزهایى مى‌فهمم كه تو نمى‌فهمى. خوب حالا تكلیف چیست؟ خوب یا اینكه بگوییم آقا هر دو تساقط ها اذا تعالى یا تساقط بروید كنار. خود مردم بیایند یك خاكى بر سر خودشان بریزند. مى‌گویند نه، نمى‌شود آقا، ما زعیمیم، رهبرآنها هستیم، ما آیت الله فى الانام هستیم آیت اله فى العالمین هستیم. زمام امور مردم بدست ما است. عرض و ناموس مردم در دست ما است. زمام مردم در دست ما است. ما نمى‌توانیم رها كنیم. بسیار خوب، او هم مى‌گوید ما نمى‌توانیم ول كنیم. او هم همین را مى‌گوید دیگر، او هم مى‌گوید ما نمیتوانیم رها كنیم، این وسط چه مى‌شود؟ اینان مى‌كوبند به هم. آنوقت آدم زرنگ چه كسى است؟ آدم زرنگ این است كه تا ببیند حریف، ول نمى‌كند برود كنار. صدایش در نیاید. چون مى‌بیند فایده كه ندارد. یك صحبتى را مى‌كند، مى‌گوید آقا نظر من نسبت به قضیه این است و خداحافظ. كه نگویند حرف را نزد. كه نگویند اتمام حجت نكرد. بگویند مگر لال بودى؟ خوب آقا آن موقع یك حرفى مى‌گفتى، دو تا حرف مى‌شنیدى. این بیاید حرف را بزند بعدا برود كنار. چون اگر بیاید داخل گود چه مى‌شود؟ همین اوضاع مشروطه است. چه خونهایى ریخت؟ چقدر مردم آقا شیخ فضل الله نورى را به دار زدند دیگر. براى همین دیگر.

 شما مى‌دانید فتواى قتل آقا شیخ فضل الله نورى بدست یكى از اعاظم علماى نجف صادر شده؟ خبر دارید؟ همین كه ما داریم كتابهاى ایشان را مى‌خوانیم. فتواى قتل ایشان را صادر كردند.

 خوب یعنى كار به كجا واقعا مى‌رسد، یعنى چه اوضاعى در آن موقع بوده است؟ چه ذهنیتى در ان موقع بوده است؟ حالا این هم كه فتواى قتل را صادر كرده آدم بدى نبوده ها. این هم بالاخره مى‌گفته كه خدا، این هم اما این، اینكه مى‌گویند باید حتما اوضاع به دست یك ولى كامل باشد همین است كه یك مسائلى هست كه فقط ولى مى‌تواند ببیند كه آینده چه خبر است. ما نه، ما كتاب را باز مى‌كنیم. آه یك روایت پیدا مى‌كنیم طبق آن عمل مى‌كنیم. اما آن كسى كه ولى است.

 روایت را هم مى‌بیند، آینده را هم مى‌بیند، مصالح را هم مى‌بیند با تمام اینها مى‌گوید اقدام بكنید، نكنید چه مقدار اقدام كنید. چه مقدار عقب نشینى بكنید. به طور كلى اوضاع را خود او چه كار مى‌كند؟ بدست مى‌گیرد. اما افراد دیگر نه، صاف مى‌روند جلو نه این طرف را نگاه مى‌كنند نه آن طرف را نگاه مى‌كنند. هر چه این طرف لت و پار شدند و ریختند كنار، بشوند بگذار ما برویم به مقصد برسیم. یكدفعه مى‌بیند. تق كله شان مى‌خورد به دیوار، اى داد بى داد یك برنامه‌اى شد، همه چیز به هم ریخت. لذا در جریان مشروطه همین شد.

 همین جناب آقاى آخوند كه این همه چیز مى‌كرد. یك‌دفعه دید عجب، ورق برگشت، انگلیس آمد روى كار، انگلیس و تقى‌زاده و این آدم هاى ولد الزناهاى درجه یك ولدالزنا هم مراتبى دارد دیگر، امثال تقى‌زاده حرامزاده آمدند روى كار و زمام امور را بدست گرفتند. آن‌وقت بر علیه خود آخوند، آنها اقدام كردند. بر خود همین كه تمام ملت را راه انداخته، این همه كشت و كشتار را هم كرده، بعد آنجا دید، عجب كلاهى سرش رفته است. حالا كه این كلاه سر او رفته پس حمله كنیم. ملت را از درون كربلا و عراق و نجف و كوفه و بغداد، همه را حمله كرد بیایند در ایران كه خلاصه، ایران را راه بیاندازیم، به كوفه رسید در قهوه‌اش سم ریختند، فردا كشتنش همان آقاى قهوه‌چى ـ عرب‌ها مى‌گویند: قهوایى ـ همان آقا، شب در كوفه كنار شط در قهوه‌اش سم ریخت صبح هم غائب شد. همان قهوه چى خود او، آبدار چى خود او به اصطلاح. غائب شد، تمام شد و رفت، ملت هم برگشتند دوباره سر جایشان در نجف و بر سرشان هى زدند اى واى!

رفت ز دار فنا حجة‌الاسلام ما \*\*\* برس به فریاد ما مهدى صاحب زمان

 اینها هى زدند بر سرشان وانگلیسى‌ها هم آمدند مشروطه را گرفتند و رفتند دنبال كارشان ودیدند اى داد! سرشان كلاه رفت، حالا آقا جان من، پس بدانید فقط این علوم به درد نمى‌خورد، یك چیز دیگرى هم پشت قضیه باید باشد كه انسان سرش كلاه نرود. این هم روضه امروز، از كجا به كجا رسیدیم.[[1]](#footnote-1)

1. سؤال: از جعل به وجود

جواب: بله؟

سؤال: از جعل به ماهيات

جواب: از جعل وجود آمد. [↑](#footnote-ref-1)